



۲۰۲۰/۱۲/۳۰



نادرشاه سدوزی

زندگی امروزی در اروپا

هوای امروز سرد است، ولی بارانی نیست. ما امروز پروگرام خاص داریم به این معنا که در خانه می‌باشیم و از اینترنت استفاده می‌کنیم. چون بیرون رفتن و با دیگران در تماس شدن با موجودیت ویروس «کرونا» کاری عاقلانه نبوده؛ بدین لحاظ من می‌خواهم چند جمله در اینترنت بنویسم؛ زیرا نوشتن و نویسندگی یگانه چیزی است که مورد علاقه ام می‌باشد.

در تلویزیون پروگرام باغبانی است؛ دلچسپ است مگر من خوش دارم بنویسم. مطلب خود را از قبل انتخاب نکرده‌ام. می‌نویسم هر چیزی که برایم خوشایند باشد یعنی آن چیزهایی که حس می‌کنم که مورد پسندم است آنرا روی کاغذ می‌نویسم.

این موضوع را که مطرح می‌سازم علتش این است که من از کاپی کردن نظریات دیگران نفرت دارم. من می‌خواهم آن چیزی که خودم حس می‌کنم و آن چیزیکه برایم دلچسپ و خوشایند باشد بنویسم. فریب کاری از دست من پوره نیست. من نه می‌خواهم خود را فریب بدهم و نه دیگران را. هر کس از خود نظریات خاص خود را داشته و هر کس راه خودش را خود تعیین می‌کند. من نمی‌خواهم معلم کسی باشم و به دیگران درس عبرت بدهم.

هر یک به فضل خداوند صاحب عقل بوده و هیچ احتیاجی نیست که بخواهم به اصطلاح؛ دیگران را بیدار و یا آگاه بسازم. در اینجا یا خوبتر بگویم در اروپا از مدتی است زندگی می‌کنم؛ می‌بینم که هر یک از افراد در این مملکت به هوای نفس خود یا خوبتر بگویم به عزت نفس خود احترام زیاد قایل هستند. مردمی هستند پُرکار و مبتکر. از نبوغ انسانی خود استفاده می‌کنند. تنبل نیستند. پشت کار دارند. هر روز چیزهای نو اختراع می‌کنند. ماشین و صنعت پیشرفته را همین مردم در قرن نوزدهم بوجود آوردند که همراه بود با زندگی مدرن و پیشرفته امروز که البته نتیجه این پیشرفت مخصوصاً در ساحه اقتصادی سبب شد تا مردم عامه از صحت و معارف که با علم و دانش و سیاست سر و کار داشت بهره مند شوند.

بهر تقدیر؛ خلاصه اینکه اصل مطلب این است که نظر به تجربه اروپائی‌ها عزت نفس و یا احترام به خود که بنیاد آنرا فعالیت فردی در برداشت سبب گردید تا تعدادی به فعالیت‌های پُر ثمر اقتصادی پرداخته که باعث تغییرات بنیادی در ساحه سیاسی و اقتصادی گردید.

عزت نفس و یا احترام به خود این مطلب را افاده میکند که انسان باید متکی به خود باشد یعنی بالای خود اعتماد

داشته بر علیه فقر بجنگد و به مثل پرازیت زیست نکند.

مارکسیست ها این گروه تازه نفس را به نام «بورژوا» و یا خوبتر گفته شود سرمایه داران می نامند. در این جا یعنی در اروپا به خوبی دیده می شود که نظر به فعالیت افرادی فردی همین سرمایه داران بودند که هر یک به نفع شخصی خود ابتکار به پیشرفت را روی دست گرفته و فعالیت نمودند و مملکت را صنعتی کردند؛ تا اینکه از اثر فعالیت مؤثر شان دیگران نیز از آن مستفید گشتند. تعداد زیادی به کار گماشته شدند؛ معارف آهسته آهسته انکشاف یافت؛ تعدادی به علوم مثبت دسترسی پیدا کردند؛ شفاخانه ها تأسیس گشت که همه از آن بهره مند گردیده و امروز نداوی ویروس کرونا با واکسن که تازه کشف شده برای همه و به صورت یکسان در همین مراکز صحتی مورد اجرا قرار می گیرد

آدم سمیت اقتصاددان معروف در باره مطلبی که در بالا تذکر یافته معتقد بود که حصول منافع عمومی به دنبال پیروی منافع شخصی بوده که وی از آن با استعاره دست نامرئی یاد نموده و اضافه می کند که این پدیده در سیستم اقتصاد بازار آزاد امکان پذیر است.

به همین لحاظ اندیشه آدم سمیت جایگاه بخصوصی را در پیشرفت جامعه مدرن کسب نموده است. ولی با مطالعه اوضاع قبلی تا حال دیده می شود که اروپا مشکلات زیادی را متقبل گردیده تا اینکه امروز به جامعه باز و مدرن همراه با نظام دیموکراسی دسترسی حاصل نموده است. بدین ترتیب اول باید روشن ساخت که اروپا از کدام طریق و یا میتود به اصول شناخت و معرفت پرداخته اند.

دیدگاه شان در رابطه با معرفت شناسی و یا ایپستمولوژی چه بوده؟

جواب این سؤال را «فرانسیس بیکن» دانشمند انگلیسی چنین اظهار می نماید: «هرگاه قوانین طبیعت را از طریق اصول استقرار کشف نمایم؛ امکان ندارد که ما طبیعت را به صورت درست آن بشناسیم؛ شناخت قوانین طبیعی در طبیعت باعث پیشرفت علم و تخنیک میگردد.» دوم این موضوع هم مهم است که نقش کلیسا در آن زمان در جهان غرب چه بوده و دانشمندان در باره آن چگونه می اندیشیدند؟

اول از دیدگاه «ماکیاویلی» که پایه گذار اصلی جامعه مدرن تلقی می شود شروع می کنم. وی دانشمند ایتالی بود که در مقام های بلند دولتی ایفای وظیفه نموده و افکار خود را در دو کتاب مشهورش یعنی «شهریار و گفتارها» بیان داشته است. وی می گفت که سیاست چیزی نیست به غیر از کسب قدرت دولت و حفظ آن؛ و وفاداری ملت؛ یکی از شرایط دولت است. وی آدم بی دین نبود؛ ولی می گفت حکومت از دین باید جدا باشد. بدین طریق دیده می شود که در اروپا در آن زمان دو موضوع مهم مطرح بود. یکی آزادی فردی و دوم دورنگاه داشتن کلیسا از سیاست. در آن زمان این کلیسا بود که قدرت سیاسی را حمایت می کرد و دولت مردان و یا پادشاهان از خود استقلال و یا خود مختاری خاص نداشتند. جنگ های مذهبی همیشه باعث پروبلم های اساسی سیاسی می گردید و بحران را بوجود می آورد. جنگ های مذهبی در انگلستان نمونه آنست. در انجا دانشمندی چون «هابز» و «جان لاک» در جهت بهبود بخشیدن وضع سیاسی و خاموش ساختن جنگ های مذهبی دست به اقدام های تئوریک زدند. «هابز» به مثل «ژان بُدن» فرانسوی؛ برای اینکه خود را از جنجال دین خلاص بکند؛ تیوری قدرت مطلقه را در سیاست مطرح نمود و می گفت که قدرت های فرمانروا لاینفک و نامرئی هستند. آنها باید در یک شخص جمع شده باشند. پادشاه نمی تواند فرمانروای دیگری را در کنار خودش داشته باشد. به عقیده وی ثبات سیاسی مستلزم فرمانروایی شخص

حاکم بوده و تقسیم ناپذیر است. وی اضافه می کند که اگر دولتی وجود داشته باشد که در آن حقوق فرمانروایی حاکم تقسیم شده باشد می گوید که این عمل به عقیده وی تباهی دولت را نشان می دهد. بدین ترتیب «هابز» صفات فرمانروایی حاکم را مطلق و تجزیه ناپذیر می دانست؛ زیرا در آن زمان از یک طرف؛ مسئله حاکمیت حاکم در مقابل کلیسا مطرح بود و از جانب دیگر جنگ های مذهبی بین کاتولیک ها و پروتستانت ها که به شدت جریان داشت تعداد کثیری مردم بی گناه قتل عام شده بودند. پس باید یک راه حل پیدا کرد. قسمی که گفته شد "هابز" تئوری قدرت مطلقه را مطرح ساخت و "جان لاک" تئوری مدارا را. در همین رابطه است که جان لاک برای جلوگیری از جنگ های خونین مذهبی؛ ایمان را یک امری خصوصی نسبت به کلیسا معرفی می کند که البته به نفع پروتستانت ها تمام شد و کاتولیک هم آنرا قبول نمود و جنگ های مذهبی خاتمه یافت.

در شروع، من صحبتی در باره انترنت داشتم و حال می خواهم دوباره به آن برگردم؛ به خاطری که چندی قبل یک پروگرام بسیار دلچسپ توسط آقای "نجفی زاده" که در رشته خود یعنی روزنامه نگاری از مهارت خاص برخوردار می باشد در انترنت نشر شده بود و مصاحبه بود با آقای جواد ظریف وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران. آقای نجفی زاده سؤالات مهمی را مطرح می نمودند که یکی از سؤالات مهم شان این بود:

آقای وزیر؛ چرا شما «ایرانی ها و پاکستانی ها» مهاجرین افغان را در کشورهای تان به ملیشه های جنگی تبدیل نموده اید و به جنگ می فرستید؟ در باره لشکر فاطمیون که توسط مهاجرین افغان در ایران تنظیم گردیده و در جنگ سوریه فرستاده شده اند و تعدادی از آنها به قتل رسیده و عین کار را پاکستانی ها با طالبان کرده اند؛ چه فکر می کنید؟

وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران «آقای جواد ظریف» شروع کرد با تته پته کردن؛ خواست جواب بدهد؛ ولی جواب نداشت و جواب قانع کننده داده نتوانست.

پس مشاهده می گردد که اگر در سابق انگلیس و روس به مملکت افغان ها چشم سلطه گری دوخته بودند؛ امروز جای آن ها را ایرانی ها و پاکستانی ها پُر نموده و آن هم به خاطری است که دولت افغانستان با هند و عربستان سعودی رابطه دوستانه دارد که در حقیقت حق مسلم حکومت افغانستان می باشد. قسمیکه می گویند برای موفق شدن؛ دولت باید از همسایه هایش قویتر باشد؛ باید بر همسایگانش سلطه داشته باشد؛ نه آنکه زیر سلطه آن ها باشد. مگر چه طور؟ به یک جمله مطلب خود را خاتمه می دهم. و آن این است؛ برای رفع جمله مشکلات سیاسی که به آن مواجه هستیم؛ فکر می کنم که وفاداری ملت به دولت در جهت حفظ نظام جمهوری در شرایط دشوار امروزی حتمی و ضروری است تا اینکه موفقیت نصیب مردم افغانستان گردد. پایان



[برای مطالب دیگر نادرشاه سدوزی، اینجا کلیک نمائید.](#)